

خشکسالی، قحطی، امراض و بلیات اجتماعی در ایران قرون وسطی

www.Bakhtiaries.com

در دوران قرون وسطی، غیر از مظالم و لشکر کشیهای دائمی فتودالها و حمله و چپاول قبایل چادرنشین، بعلت عقبماندگی فرهنگی و ابتدایی بودن رژیم اقتصادی و نبودن وسایل حمل و نقل سریع و نارسایی علم طب، همه ساله عده کثیری از سکنه شهرهای مختلف آسیای میانه و شرق نزدیک، در اثر حوادث و اتفاقات ناگوار طبیعی، نظیر قحطی و خشکسالی سیل، حریق، زلزله، طاعون، وبا، حمله ملخ و سن، و دیگر بیماریهای مسری و بادهای تند و برف و بوران شدید و لغایر اینها دستخوش فنا و نیستی می شدند.

اکنون با استفاده از منابع مختلف، به ذکر شمه ای از حوادث ناگوار تاریخی آن دوران

می پردازیم:

قحطی ناشی از کم آبی، در ایران، سابقه چند هزار ساله دارد. از متون و اسناد تاریخی و سنگنبشته ها بخوبی پیداست که از دیرباز، زمامداران و مردم ایران از نیامدن برف و یاران و ظهور قحطی بیم داشتند. در قادیخ طبری، می خوانیم که کشور ایران در زمان فیروز، هفت سال متوالی، به بلای قحطی گرفتار شد. رودخانه ها و قنوات و چشمه سارها خشک گردید، و یاغها و درختان بی ثمر گشت و رستنیهای بیشه ها و دشتها و تپه ها بکلی از میان رفت و حتی پرندگان و درندگان نابود شدند و چهار پایان و دواب بحدی ناتوان شدند که قدرت باربری نداشتند. آب دجله فرو نشست... فیروز به کلید ولایتها و شهرستانها نوشت که هیچ کسی را به دادن باج و خراج مکلف نمی سازد و کسی را به سخره و بیگاری و ادار نمی کند... در نامه دیگری خطاب به عموم رعایا نوشت که هر کس ذخیره و دیننه یا گوشت و خوراکی یا غذایی که به قوت مردم مدد کند، داشته باشد، باید در این موقع، بیرون بیاورد و در اختیار عموم بگذارد و با مردم مواسات کند. و حال توانگر و بینوا و بزرگ و کوچک باید یکسان باشد. و تذکر داد، هرگاه بشنوم کسی در شهر یا قریه ای از گرسنگی مرده باشد، مردم آنجا را مورد بازخواست قرار خواهیم داد. فیروز در پرتو این تدبیر، توانست مردم مملکت را در طول مدت آن هفت سال قحطی اداره کند.^۱

همچنین در قادیخ طبرستان، آمده است که در عهد اردشیرین بابک، قحطسالی افتاد. رعایا از نیامدن باران شکایت کردند. وی در پاسخ نوشت: «اذا قحط امطر جادت سبحائب الملك

ففرق بینهم ما فاتهم؛ یعنی:

اگر زفت گشت ما را دیم نفقات جهانیان دادیم.^۱

در این سال، در سیستان قحطی بیسابقه‌ای پدید آمد. «مردمان غنی مالکان عمده کندوهای ذخیره‌گندم و جو را می‌گشودند یا می‌فروختند و یا در راه خدا بذل می‌کردند. کند و در آن نواحی به شکافهائی گفته می‌شد که در تنه دیوارهای اطراف اتاق و خانه می‌ساختند و روی آن را تیغه و سپس اندود و همرنگ دیوار می‌کردند و در حکم خم بزرگی در شکم دیوار بود که یک سوراخ در بالا و یک سوراخ در پایین داشت، و معمولاً غلات را در آن می‌ریختند، پر می‌کردند و سوراخها را می‌بستند، و این غلات سالیانی می‌توانست در آن باقی بماند بدون آنکه فاسد شود؛ و خصوصاً در ایام خشکسالی یا حمله و قتل و غارت دشمن در حکم ذخیره خانواده بود؛ و چون در شکم دیوار بود، اغلب دشمن نیز نمی‌توانست بدان دست یابد. هنوز هم در نواحی جنوب، از این کندوها که در حکم سیلوی کوچکی است، استفاده می‌کنند. گاه، در هنگام قتل و غارت، صاحبخانه زن و دختران خود را در آن کندوها پنهان می‌کرد که از آسیب دشمن در امان باشند تا قتل و غارت و ناسنی به پایان رسد.»^۲

در تاریخ طبری، جلد هشتم، صفحه ۲۱۸ چنین می‌خوانیم: «به سال ۱۱۱ در خراسان قحطی سخت و مجاعه روی داد و جنید بن عبدالرحمن هر تنی را یک درم داد و چاره آن قحطی و مجاعه کرد.»

در تاریخ دی باستان، در پیرامون رویدادهای نابود کننده این شهر، **قهر طبیعت در ری:** مانند بیماریهای مهلک و زمین لرزه‌های مخرب و خشکسالیها، سطلابی ذکر شده که قسمتی از آن را نقل می‌کنیم:

«به سال ۲۳۶ هجری، زلزله‌ای شدید در ری، موجب مرگ ۴۵ هزار تن آدمی شد. در سال ۲۴۱ از هجرت، بادی سرد از سرزمین ترک برخاست و از سرخس به نیشابور و از آنجا به ری رسید. این باد از ری به همدان و از آنجا بسوی حلوان گذشت.

در سال ۲۴۱ هجری، زمین لرزه‌ای سخت، خانه‌های ری را خراب کرد، و چندان جمعیت در زیر دیوارها مدفون شدند که شماره آنها از حد احصا بیرون بود. این زلزله تا چهل روز متوالیاً تکرار می‌یافت. این اثر در وقایع این سال، گفته است: «وفیها کانت بالری زلزله شدیدة هدمت المساکن، و مات تحتها خلق کثیر لایحصون، و بقیت متردد فیما اربعین یوما [الکامل. ج ص، ص ۲۹۶].»

در سال ۲۴۲، زمین لرزه‌ای سخت وسیع در نواحی کومس و سانیق آن، و ری و خراسان و نیشابور و طبرستان بوقوع پیوست، و کوهها خرد شد و زمینها شکافهائی شگرف برداشت. در سال ۲۴۹، زلزله‌ای مخرب شهر ری را تکان داد و خانه‌ها خراب شد و جمعی کثیر بهلاکت رسیدند، و باقی مردم شهر را ترک گفته به بیابانها پناه بردند. طبری این واقعه را در شرح

۱. تاریخ طبرستان، پیشین، ص ۴۲.

۲. محمد ابراهیم باستانی هارزی، یعقوب لیث، [متن و حاشیه] ص ۹۰-۸۹.

حوادث سال ۲۴۹ ذکر کرده است.

در سال ۲۸۰، در ری و طبرستان، آبها بخشکید و چنان شد که هر سه رطل (هر رطل ۱/۲۷۹۵ کیلوگرم) آب را به یک درهم (هر درهم مساوی قدرت خرید ۲۵ ریال) می‌فروختند و قیمتها فزونی گرفت.

در سال ۲۸۱ نیز مانند سال قبل از آن، در ری و طبرستان خشکسالی و بی‌آبی بود. طبری و ابن اثیر از این وقایع یاد کرده‌اند.

در سال ۳۴۴، وبایی بی‌امان به ری روی آورد و از مردم آنجا چندان بکشت که بشمار نمی‌آمد.

در ذی‌حجه ۳۴۶ زلزله‌ای سخت، بسیاری از بناهای شهر ری را درهم‌ریخت و جمعی کثیر از مردم آنجا را بکشت.

در سال ۳۴۷، در شهرهای جبال (که ری نیز در آن شمار است) بیماری ویاکشتاری عظیم کرد، و بیشتر درگذشتگان زنان و کودکان بودند.

در ربیع‌الاول سال ۵۲۴، در بلاد جبل و عراق و موصل و الجزیره، زلزله‌ای عظیم روی داد که خرابی بسیاری را سبب آمد.

در سال ۵۷۱ هـ، شهرهای واقع میان عراق تا ماوراءری، دستخوش زلزله‌ای عظیم گردید و جمعی انبوه بهلاکت رسیدند، و بناهای فراوان با خاک یکسان شد، و آسیب بیشتر به ری و قزوین وارد آمد. در کمال این اثیر، از کلیه وقایع ناگواری که یاد کردیم ذکر می‌ماند است.

این بود اهم مصائبی که به مردم ری از قهر طبیعت رسید، لکن همه اینها و نزاعهای تعصب‌آمیز مردم این خطه، در برابر آنچه در آغاز قرن هفتم از دست خونخواران مغول کشیده‌اند مشتکی است از خروار، و اندکی است از بسیار. و اگر نام شهر ری در ادوار بعد، در ذکر زلازل و امراض عام مرگبار و قحط سالها در منابع کمتر بچشم می‌خورد، ظاهراً بدان سبب است که این شهر دیگر ذکر و شهرت و عظمت و اعتبار روزگار پیشین خود را از دست داده بود.^۱

در تاریخ سیستان در ضمن وقایع سنه تسع عشرة واربعمائه، می‌نویسد:
تگرگ در سیستان: «اندر سنه عشرين، تگرگ بسیار آمد به سیستان، چنانکه مرغان آن دیار بسیار بمردند و بگرفتند که بال ایشان شکسته بود؛ و یکی از آن تگرگ بر کشیدند ده دم سنگ بود.»^۲

«ابن جوزی در تلیح از محمد بن حبیب هاشمی نقل نموده که در ایام دولت متوکل، سیزده قریه از قرای قبروان به زمین فرو رفت چنانچه از ساکنان آن قری زیاد از چهل و دو کس نجات نیافتند. و در سنه اثنین و اربعین و ساتین، در دامغان، زلزله‌ای واقع شد که نصف عمارت آن بلده، ویران گشت؛ و ثلث اینیه بسطام نیز به زلزله افتاد و در ری و جرجان و نیشابور و اصفهان نیز این حادثه دست

حوادث ناگوار ارضی

۱. دی باستان، پیشین، ج ۲، ص ۲۴۸-۲۴۲ (به تناوب و اختصار).

۲. تاریخ سیستان، پیشین، ص ۳۶۱.

داد. و در یکی از قرای قوس نیز زمین در جنبش آمده مردم از دیه بیرون رفتند... در ولایت یمن، از شدت زلزله، مزرعه که در جبلی بود منتقل گشته به موضعی دیگر افتاد.»^۱

آتش سوزی در بخارا:

در عهد نصرین احمد سامانی، رجب سال ۳۲۰، «در بخارا آتش افتاد و جمله بازارها بسوخت؛ و آغاز آن از دکان هریسه پزی بود به دروازه سمرقند، که خاکستر از زیر دیگ هریسه برداشت و به بام آورد، و بر بام او مغاکی بود تا آکنده شود. پاره‌ای آتش در میان خاکستر بود؛ وی ندانسته بود. بادبرد و آن آتش برتواره زد و آن تواره درگرفت و از آنجمله بازارها درگرفت و محله دروازه سمرقند جمله بسوخت، و آتش بر هوا چون ابر همی رفت و کوی «بکار» و تیمچه‌های بازار و مدرسه فارحک و تیم کشگران و بازار صرافان و یزازان و آنچه در بخارا بود، بدین جانب، همه بسوخت تا بلب رود. و پاره‌ای آتش بجست و مسجد ماخ درگرفت و تمام بسوخت و دو شبانه روز می سوخت. و اهل بخارا در آن عاجز شدند و بسیار رنج دیدند تا روز سوم بکشتند... و زیاده از صد هزار درم اهل بخارا را زیان شد، و هرگز عمارت‌های بخارا مثل آن نتوانستند کردن.»^۲

سیل شدید در غزنین:

«روز شنبه، نهم ماه رجب (۴۲۳) میان دو نماز، بارانکی خرد خرد می بارید گروهی از گله داران در میان رود غزنین فرود آمده بودند و گاوان بدانجا پداشته. هر چند گفتند از آنجا برخیزید، فرمان نمی بردند. تا باران قویتر شد... پاسی از شب بگنشته، سیلی در رسید (به غزنین) که اقرار دادند پیران کهن که بر آن جمله یاد ندارند، و درخت بسیار از بیخ کنده می آورد... سیل گاوان و استران در ربود و به پل رسید و گذر تنگ بود... طاقهای پل را بگرفت... در بازارها افتاد، چنانکه به صرافان رسید و بسیار زیان کرد. و بزرگترهنر آن بود که پل را با دکانها از جای بکند و آب راه یافت. اما بسیار کاروانسرا که بر رسته وی بود، ویران کرد و بازارها همه ناچیز شد.» این سیل مردمان را چنان زیان کرد که در حساب نیاید. پس از آنکه سیل بنشست، مردمان زرو سیم و جامه تباہ شده می یافتند که سیل آنجا افکنده بود. و خدای عزوجل دانست که برگرستانان چه رسید.»^۳

زلزله تبریز:

شهر تبریز از شهرهایی است که بارها در اثر زلزله، دستخوش آسیب و ویرانی گشته. «از جمله در سال ۴۳۴، زمین لرزه سختی در آنجا رخ داد... ابن اثیر و ناصر خسرو و حمدالله مستوفی هر سه از این واقعه سخن رانده‌اند. قطران نیز قصیده شیوایی درباره آن دارد... ابن اثیر درباره سختی زلزله، می نویسد: «دژ و باروی شهر و بازارها و خانها و بیشتری از سرای پادشاهی را ویران ساخت و اسیر زنده ماند برای اینکه در باغی جای داشت... نابودشدگان از مردم شهر را شماره کردند؛ نزدیک به پنجاه هزار تن بودند... قطران پس از ذکر زیبایی و دل انگیزی و سعادت مردم این شهر، از ویرانیهای ناشی از زلزله سخن می گوید:

نیبود شهر در آفاق خوشتر از تبریسسز به ایمنی و به مال و به نیکویی و جمال

۱. خواندمیر، حبیب السیر، ج ۲، ص ۲۷۱.

۲. تاریخ بخارا، پیشین، ص ۱۳۱.

۳. تاریخ بیهقی، پیشین، ص ۲۶۱-۲۶۰ (به اختصار).

ز ناز و نوش همه خاق بود اوشالوش
 درو به کام دل خویش هر کسی مشغول
 یکی به طاعت ایزد یکی به خدمت خلق
 یکی به خواستن جام با سماع غسزل
 به کام خویش، همی گشت هر کسی مشغول
 خدا به مردم تیزبیز بفرکند فنا
 فراز گشت نشیب و نشیب گشت فراز
 دریده گشت زمین و خمیده گشت نبات
 بسا سرای که بامش همی بسود فلک
 کز آن درخت نمالده کنون مگر آثار
 کسی که رسته شد از سویه گشته بود چوموی
 یکی نبود که گوید به دیگری که مسوی
 کمال دور کند ایزد از جمال جهسان

ز خاق و مال همه شهر بود مالانال
 اسپروبنده و سالار و فاضل و مفضل
 یکی به جستن مال و یکی به جستن حال
 یکی به تاختن یوز در شکار غزال
 به حال خویش، همی داشت هر کسی آسال
 خدا به نعمت تبریز برگماشت زوال
 رسال گشت رساد و رساد گشت رسال
 دمنده گشت بحار و دونده گشت جبال
 بسا درخت که شاخش همی بسود هلال
 و زان سرای نمالده کنون مگر اطلال
 کسی که جسته بد از ناله گشته بود چونال
 یکی نبود که گوید به دیگری که منال
 کجی رسد به جمالی کجا گرفت کمال^۱

«خواجه ابوالفضل بیهقی گوید: در سنه اربعمانه در نیشابور، ۶۷
 نوبت برف افتاد... آن قحط که در سنه احدی و اربعمانه افتاد در

نیشابور، از این سبب بود که غله را آفت رسید از سرما؛ و این قحط در خراسان و عراق عام بود،
 و در نیشابور و نواحی آن سخت تر. آنچه بحساب آمد که در نیشابور هلاک شده بودند از خلیق،
 حدود هفت هزار و کسری خلق بود... امام ابوسعید خرگوشی در کتاب تاریخ خود، اثبات کند که
 هر روز از محله وی زیادت از چهارده مرده به گورستان نقل افتادی و این قحط نه از آن بود که
 طعام عزیز بود بلکه علت جوع کلبی بود که بر خلق مستولی شده بود.»^۲

طاعون: در سنه تسع و سبعین (۷۹) مرض طاعون در بصره شیوع یافت، چنانکه
 در مدت سه روز، زیاده از دو بیست هزار کسی سردند و اندک سردی باقی ماندند و در روز چهارم،
 طاعون تسکین یافت.^۳

زلزله: به حکایت «روضه الصفا در دوران خلافت متوکل، «در سنه اثنین
 و اربعین و ساتین (۲۴۲) زلزله در دامنغان واقع شد که نصف عمارات آن مملکت سر به خرابی
 نهاد، و ثلث بسطام نیز به زلزله افتاد؛ و در ری و جرجان و نیشابور و اصفهان همین حادثه روی
 نمود. در دهی از دیهه های قوس زلزله آغاز شد.»^۴ همچنین در عهد متقی، در بلاد شام، زلزله
 عظیمی رخ داد «چنانکه از اهل حما، بیست هزار کس هلاک شدند و دیگر آنکه آب دجله زیاد
 شد. بمشابه ای که بسیاری از محلات بغداد غرق شده از عمارت آن اثری نماند.»^۵

مترجم تاریخ یمنی (ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی)، موضوع قحطی گرگان رادرایام اقامت

۱. احمد کسروی، شهریاران گمنام. ص ۲۰۶.

۲. دد پیرامون تاریخ بیهقی، پیشین. ج ۱، ص ۸.

۳. مبر محمد بن سید برهان الدین خواندشاه (میرخواند)، «روضه الصفا». ج ۳، ص ۲۵۱.

۴. همان. ص ۴۷۸. ۵. همان. ص ۵۳۴.

لشکریان عضدالدوله در آنجا بدین نحو توصیف می‌کند: «قطط برخاست و ماده قوت که مدد حیات بود، بریده شد؛ و کار به جایی رسید که نخاله جو را با گل خمیر می‌کردند و بدان سد رستی می‌نمودند. و عتبی آورده است که من نامه‌های آن لشکر دیدمی، از آن خمیر درمیان آنها دج کرده برای اعلام حال و تنگی معیشت خود؛ چون مداد سیاه و تپاه بودی.»

نمونه دیگر: «در زمستان سال ۴۰۱ هجری، در بلاد خراسان عموماً و در نیشابور خصوصاً، قطط و غلانی هائل و بلائی نازل حادث شد... و کس را از نیافت قوت، قوت نماند... فضلاء عصر در ذکر آن قطط و غلاء منظومات بسیار گفتند... سلطان بفرمود در این ایام که در جمله بلاد و ممالک عمال و معتمدان او در انبارها گشودند و غله‌ها بیرون ریختند و بر فقرا و مساکین صرف کردند و جان ایشان از چنگال هلاک بستند؛ و سال با آن حال بپایان آمد تا غلات سنه اثنین و اربعمانه در رسید و نایره محنت قطط و غلا منطفی شد و شدت آن حال منتفی گشت، و باری تعالی باران رحمت فر فرستاد!»

در جای دیگر کتاب ترجمه قادیخ یمنی قططی وحشتناک نیشابور چنین توصیف شده است: در این سال (احدی و اربعمانه) در بلاد خراسان عموماً و در نیشابور خصوصاً قططی روی نمود که مردم را از نیافت قوت، قوت نماند و قیمت گندم و جواز دانه سروراید در گذشت، و از سگ و گربه نشانی نماند، بلکه مادر از گوشت فرزند تغذی می‌ساخت و برادر به لحم برادر روز می‌گذرانید، و شوهر زن را می‌جوشانید. و در نیشابور هیچکس را مجال آن نماند که به سحلات دور دست تردد کند مگر به استظهار بعضی که سلاح همراه ایشان بودی...^۱

نظامی گنجوی زلزله گنجه را چنین توصیف می‌کند:

چنان لرزه افاد بر کوه و دشت	که گرد از گریبان گردون گذشت
فلک را سلاسل زهم برگست	زمین را مفاصل بهم در شکست
دراعضای خاک، آب را بسته شد	ز بس کوفتن، کوه را خسته شد
ز چندان زن و مرد و برنا و پیر	برون نامد آوازا. جز نفیر

قططی شدید
در کرمان:

پس از حمله غزه‌ها به کرمان، در اثر خشکسالی، قططی سختی در کرمان پدید آمد بطوریکه صاحب قادیخ سلاجقه نوشته است: «دانه‌ای در هیچ خانه‌ای نماند؛ قوت هستی و طعام خوشی در گواشیر، چندگاهی، هسته خرما بود، که آنرا آرد می‌کردند و می‌خوردند و می‌مردند. چون هسته نیز به آخر رسید، گرسنگان نطعهای کهنه و دلوهای پوسیده و دبه‌های دریده می‌ساختند و می‌خوردند، و هر روز چند کودک در شهر گم می‌شد که گرسنگان ایشان را به مذبیح هلاک می‌بردند، و چند کس فرزند خویش طعمه ساخت و بخورد و در همه شهر و حومه یک‌گرمه نماند، و در شوارع، روزوشب، گرسنگان و سگان در کشتی بودند. اگر سگ غالب می‌آمد، آدمی را می‌خورد و اگر آدمی غالب می‌آمد سگ را... از تراکم مردگان در محلات، زندگان را مجال گذر نماند و کس را پروای مرده و تجهیز و تکفین نبود.»

۱. ذک محمد عبدالجبار عینی، قادیخ یمنی، ترجمه ابوالشرف ناصر بن ظفر جرفادقانی، به اهتمام جعفر شاد، ص ۱۲۱۴ قادیخ الفی، در پیرامون قادیخ یمنی، بی‌شون، ج ۲، ص ۸۱۵.

فصلی نیشابور
در ۳۳۱

بطوریکه بیهقی در تاریخ خود نوشته است، در حدود سال ۴۳۱ هجری، در اثر بی تدبیری سلطان مسعود و آمدورفت ترکان سلجوقی و وقوع جنگهای پیاپی، وضع نیشابور دگرگون شده بود «و نیشابور این بار نه چنان بود که دیده بودم که همه خراب گشته و اندک مایه آبادانی مانده، و منی نان به سه درم، و کدخدایان سقفهای خانها بشکافته و بفروخته و از گرسنگی با عیال و فرزندان برده» و قیمت ضیاع شده و درم به دانگی باز آمده. «قیمت اراضی بی اندازه تنزل کرد بطوریکه در محمد آباد که از بهترین دهات نیشابور بود، به گفته بیهقی، «یک جفت واری (جریبی) زمین به یک من گندم می فروختند و کس نمی خرید... آبگینهای بغدادی مجرد و مخروط دیدم که به دینفاری خریدار بودند و به سه درم فروختند. و پس از بازگشتن ماه نیشابور، منی نان سیزده درم شده بود و بیشتر از مردم شهر و نواحی بمرد. و حال علف چنان شد که یک روز دیدم - و مرا نوبت بود بدیوان - که امیر نشسته بود و وزیر و صاحب دیوان رسالت و تا نماز پیشین روز کار شد تا پنج روزه علف راست کردند؛ که غلامان را نان و گوشت و ایشان را کاه و جوب بود.»^۲

باید دانست در همان ایامی که نیشابور در آتش قحط و غلامی سوخت، در غزنین و دیگر نقاط، به گفته بیهقی، مقدار کثیری غله و مواد غذایی موجود بود. بیهقی می نویسد: در حالی که امیر در فکر تهیه غله و کاه بود، نامه کوتوال غزنین رسید که از امیر سؤال کرده بود «بیست و اند هزار قفیز غله در کندها انبار کرده شده است باید فروخت یا نگاه باید داشت؟»^۳ سپس می نویسد که «حال علف چنان شد که اشتر تا دامغان ببرند و از آنجا علف آوردند.»^۴

بعلت فقدان امنیت کافی و نبودن وسایل حمل و نقل، آوردن آذوقه از غزنین به نیشابور تقریباً غیر عملی بود. علاوه بر این، اساساً مسؤولین و مصادر امور چندان احساس مسؤولیت نمی کردند و خود را مکلف به تأمین وسایل زندگی و آسایش خلق نمی دانستند.

به حکایت قادیخ میستان، «اندر سنه اربعمانه، غله تنگ شد و قحط افتاد، و خرواری گندم به دو بیست و چهل درم شد و مردمان را رنج رسید... و اندر سنه احدی و اربعمانه، ویای بزرگ افتاد به میستان، و مردم بسیار مردند.» [باز در قادیخ میستان می خوانیم: «اندر آن سال (اربع و اربعمانه - ۴۰۴) برفی صعب آمد به میستان چنانکه بسیار درختان و خرمانان و کشتها خشک گشت، و سرایها ویران شد از آن برف، و اینهمه اندر عمل خواجه بونصور خوانی بود؛ و او مردی با سیاست بود.»^۵

«اندر سنه عشرين [واربعمانه] (۴۲۰) تگرگ بسیار آمد به میستان، چنانکه مرغان اندر زره بسیار بمرند و بگرفتند که بال ایشان شکسته بود؛ و یکی از آن تگرگ برکشیدند درم سنگ بود.»^۶

«ابن جوزی گوید که در سنه ۴۲۰ در حینی که محمود به عزم تسخیر عراق آمد، در

۱. قادیخ بیهقی، پیشین، ص ۶۰۷، ۴۳۲، همان، ص ۶۰۹.

۵. قادیخ میستان، پیشین، ص ۳۵۸.

۶. همان، ص ۳۶۰.

۷. همان، ص ۳۶۱.

حوالی بغداد، چون نعمانیه و دیر عاقول، تگرگی عظیم بارید که هر یک از آنجمله، در وزن، زیاده از صد رطل بود و به صد و پنجاه من محرر می کردند؛ و در صورت، شبیه بود به گاو خفته. و چون بضر بیه زمین خورده بود، موازی یک گرز، به زمین فرو رفته بود.^۱

در دوره قرون وسطی، غیر از آفات و حوادث گوناگون، امراض و بیماریهای واگیردار نیز، که گاه، تلفات سنگینی ببار می آورد.

در تاریخ الفی آمده است که در سال ۴۳ هجری «در اکثر ربیع مسکون، باران نیامد و قحط عظیم پیدا شد و متعاقب قحط، ویای عام پیدا شد؛ چنانکه در اکثر اقالیم سرایت کرد. چنانکه در اکثر تواریخ معتبره مسطور است، در کمتر از یک ماه، در اصفهان، چهل هزار کس مردند و اکثر بلاد هندوستان در این ویا آنچنان شدند که هیچ متنفسی نماند، و در حوالی بغداد و موصل و ولایت جبال، آنچنان جدری (نوعی آبله) شایع شد که هیچ خانه نبود که در آنجا بواسطه جدری، یک کس یا دو کس فوت نشده باشند.»^۲

قحطی و وبا

پس از مرگ سلطان محمود «در غزنه، سیلی عظیم آمد که بسی از عمارات رفیع آن شهر را خراب گردانید و خلائق بینهایت در این سال، هلاک شدند و بندی که عمرو بن لیث صفاری در ایام سلطنت خود بسته بود، آنچنان به این سیل خراب شد که اثری از آثار او ظاهر نشد.»^۳

سیل

در دوران حکومت «سلطان رضی ابراهیم، رحمة الله علیه، در شهر غزنین قحطی افتاد و غلای سعری پیدا آمد؛ چنانکه بیشتر اهل شهر خالها را در بر آوردند و از غزنین به هر طرفی رفتند، و شبهای آدینه، سلطان رضی بر بام کوشک رفتی و همه شب، نماز کردی و احوال شهر را مطالعه فرمودی. شب آدینه بر بالای قصر رفت، چنانکه هر شب آواز قرآن خواندن مفریان و تکرار کودکان و سماع صوفیان و آواز مسزامیر شنیدی، نشنیدی، و چراغها و روشناییها، چنانکه بر حکم عادت هر شبی دیدی، ندیدی. نیک دلنگران شد. فرود آمد و از خدمتگاران حال شهر باز پرسید. گفتند: یک هفته است که در شهر، از آرد و نان و خوردنی خام و پخته هیچ نمی یابند و قحطی و غلای سعری افتاده است، و در هر محلتی، پنج شش خانه بیش مردم نیست؛ الا بیشتر از شهر به هر طرفی برقتند و درهای خانه بر آوردند. سلطان نیک تنگدل شد و همه شب بدین سبب نخفت. دیگر روز، جمله اعیان و ارکان بخواند و بر ایشان عتاب کرد که: حال شهر چرا باز نفمودید؟ تا غم آن بخوردمی.»^۴

قحطی در غزنین

اعیان و اسرا و سپهسالاران پس از مشاوره، جملگی گفتند: این مهم به همت ابوالفرج فرج سامان خواهد گرفت. و در وصف ابوالفرج، می نویسد که وی «از در غزنین تانگینا با دو بست و مستلک و قزدار و تیز و مکران و قرماشیر و نرماشیر تا حد عدن و سیوستان و بهروج و کنبایت

۱. دد پیرامون تاریخ بیهقی، بهمن، ج ۲، ص ۶۵۲.

۲. دد پیرامون تاریخ بیهقی، بهمن، ج ۲، ص ۸۶۸.

۳. همان، ص ۸۶۱.

۴. همان، ج ۱، ص ۲۳۵ - ۲۳۲.

و جمله ساحل دریای محیط، در عهده تصرف او بود؛ و از دیگر طرف آروور و بکروسویاری و بهاطیه و دواو «عجزبیله و اچه و ملتان و کرور و بنوتا در غزنین، همه او داشت و شغل کدخدایی سرای حرم و خداوندزادگان و متولی اسباب خاص... و تولیت اوقاف و سرای ضرب و تراز، همه او داشت.»^۱ و مورد محبت خاص سلطان بود. چون جویای این مرد شدند، معلوم شد که مشغول سرکشی املاک است. «جمازگان مسرع و سواران دواسبه» در طلب او فرستادند. چون او را یافتند، «مثال توقیع برسانیدند.» در فاصله سه روز به خدمت سلطان باز آمد. شاه او را در کنار گرفت (و از این فتودال بزرگ، که به احتمال قوی، آزمندی و احتکار او سبب بروز قحطی شده بود) استمداد جست. وی به سلطان گفت: «منادآگران بر اسب و شتر سوار شوند و در جمله شهر و بازارها و محلتها منادا کنند که به فلان محلت که «کندوی نهنگ است، فردا جمله علافان و طبایخان حاضر آیند تا هر کس را بر اندازه او غله داده شود؛ و سلطان بفرمود تا: دویست سر اسب و اشتر به منادآگران دادند تا در شب، جمله شهر را اعلام دادند و چنین گفتند. در آنوقت، در غزنین، شش هزار طباخ و شش هزار علاف بودند. دیگر روز بفرمود تا هزار کپانکشی (قیاندار) حاضر شدند؛ هر طبایخی و علافی را دهگان دهگان، خروار غله هر روز بدادند تا دکانهای طبایخان و علافان بر کار شد و نان در شهر فراخ گشت، چنانکه بامداد، منی نان به هفتاد درم بود، نماز شام به پنجاه درم شد، و دیگر روز به هفده درم باز آمد.»

شاه بجای آنکه این مرد محتکر و بی ایمان را مورد بازخواست و محاکمه قرار دهد، سجدۀ شکر بجا آورد؛ ابوالفرج را مورد تقدیر و تمجید فراوان قرارداد، و گفت: «بیست و یکد بار تو خلعت فرمایم.» چون ابوالفرج پیر بود و طاقت اینهمه توقیر و تجلیل را نداشت، هفت بار او را با مهد و مرقد و طبل و علم و ویل و سپر و ناچخ و علامت، و دیگر تشریفات، به خدمت خود خواند و سپاسگزاری و تشکر نمود.^۲

«چنین گویند که بتاریخ سنه اربع و خمسمائه، حضرت غزنین پریشان گشت و بسبب آمدن ملخ، غلای سعری پیدا آمد. مردمان بدان قحط درمآوردند و حال خود به علاءالدوله مسعودین ابراهیم نوشتند. سلطان گفت: هر زهری را با زهری و هر دردی را درمانیست. فرمودیم تا غله‌ها بیرون افکنند و بر آن نرخ که هست به ده هفت فروشد تا رعیت آسوده ماند و ولایت آبادان گردد. در حال، غله‌ها بیرون افکنند و بر آن نرخ که مثال فرموده بود، بفروختند. وسعتی پیدا آمد و در مدت چند روز، به قرار اصل بازگشت.»^۳

قحطی غزنین سال ۵۴۰

گاه، قحطیها محصول سوء سیاست زمامداران یا جنگ و جدال قدرت طلبان بوده است: در تاریخ نامه هرات، می خوانیم که در دوران امارت ملک فخرالدین، چون کار محاصره هرات از طرف عمال دانشمند بهادر، بالاگرفت، مواد غذایی نقصان پذیرفت و «در شهر، روزیروز، تنگی غله زیادت می گشت و اثر قحط ظاهرتر می شد تا کار عسرت به جایی رسید که صد من گندم به هشتاد دینار شد... در انبارهای اهل احتکار، از غله آثار نماند. دکانین حناطان بسته شد... قریب

۱. همان. ص ۲۲۵.

۲. دك همان. ص ۲۲۶-۲۲۵.

۳. همان. ص ۲۲۸-۲۲۷.

شش هزار آدمی به فنا پیوست و کس به غسل و تکفین و تدفین آن نمی‌رسید؛ و در بیرون شهر، به یک نعره‌وار مسافت، در بازار بوجای، صد من گندم به دو دینار بود و صد من شیرینی بهفت دینار. و هر که را آن توانایی بود که بگریزد... به شب، از باره فرو می‌رفت و ترک عیال و اطفال می‌کرد... بعد از پنج روز، خلق شهر هرات، به پای حصار آمدند و فریاد و فغان به گوش فلک می‌پوش رساندند و گفتند: ای امیر جمال‌الدین، از خدایتعالی بترس. فرزندان ما همه از آتش گرسنگی بسوختند... ما را بیش، طاقت محاربت و مبارزت نماند. بفرمای تا دروازه‌ها بگشایند. و روز جمعه، در مسجد آدینه نیز طایفه بر منبر خطیب برآمدند و جاسه‌ها بر تن پاره کردند و نفیر و جزع جوع به فلک اثر رسانیدند. جمال‌الدین محمد سام دانست که کار از دست بخواهد رفت و اگر صلح نخواهد کرد، تمامت خلق از گرسنگی هلاک خواهند شد.^۱

و با

این خلدون در مقدمه، ضمن گفتگو از روش تاریخ‌نگاری، می‌نویسد «در نیمه این قرن (یعنی قرن هشتم) در شرق و غرب، اجتماع بشر دستخوش طاعون و وبای مرگباری شد که در بسیاری از نواحی، جمعیت‌های کثیری از ملتها را از میان برد و بسی از نژادها و طوایف را منقرض کرد و اکثر زیباییهای اجتماع و تمدن را نابود ساخت (وبای مزبور در سال ۱۳۴۸ میلادی بروز کرده و از وحشتناکترین وباهای تاریخی بوده است که سرتاسر آسیا و آفریقا و اروپا را دچار ساخته است؛ و در همین وبای مؤلف این کتاب، پدر و مادر خود را از دست داده است).»^۲

پس از لشکر کشیهای سلطان اویس و ابابکر به‌بم، بار دیگر، قحطی و بدبختی بر مردم این خطه چیره شد. اویس پس از موفقیت بر حریف خود، ابابکر، «چهار صد سوار تعیین کرده بود که به‌بم آیند و قلعه را بکنند و مردان را بکشند و زنان را به اسیری برند و مال بم را غارت کنند و خانه‌ها را ویران کنند و جو بکارند. بعد از آن، قحطی در بم دست داد چنانکه یک من نان چند تنگه شد و آخر سال بود و خلق مضطر و غارت‌زده. هر چند گندم که در دولتخانه آن حضرت، (شمس‌الدین ابراهیم)، بود بلغور و رشته سرکار می‌کرده می‌پختند و به درویشان می‌دادند و فی‌الواقع مردم شهر همه محتاج بودند مگر معدودی چند. و آن حضرت (شمس‌الدین) به دست خود، آتش در کاسه‌های درویشان و کودکان می‌کردند... و جوع بر مردم بم‌رتبه‌ای مستولی بود که بچه‌ای یک‌من آتش گرم می‌خورد و از آتش جوع، گرمی آتش نمی‌دانست؛ و دو ماه به ادراک غله مانده بود و بسیار بودند که زنان و کودکان خود را در خانه آن حضرت گذاشته بودند جهت آنکه قوت نداشتند... چهارده روز لشکر در بم بودند... در رستاقها مردم را شکنجه می‌کردند و هر چه داشتند می‌گرفتند و شب در شهر، بر همین سبیل، خانه‌ها غارت می‌کردند و هر که در شب بدست می‌افتاد شکنجه می‌کردند.»^۳

در دوران قنرت قبل از صفویه نیز کرمان روی آسایش نداشت. به قول نویسنده لب‌التوادیح

۱. تاریخ نامه هرات، پیشین. ص ۵۲۳-۵۲۴. (به اختصار).

۲. مقدمه این خلدون، ج ۱، پیشین (متن و حاشیه). ص ۶۰.

۳. رساله مقامات عرفای بم. ص ۱۹۵-۱۹۲؛ به نقل از احمد علی خان نوریزی کرمانی، تاریخ کرمان (سالادیه)، به تصحیح و حاشیه و با مقدمه محمد ابراهیم باستانی پاریزی (مقدمه)، ص «۵» و «۶».

[صفحه ۱۳۱] «در زمان ایشان، یعنی پایندیها، مملکت خراب شد و از شومی ظلم و ستم، قحط و وبا پدید آمد و خلقی بسیار از گرسنگی و علت طاعون هلاک شدند و رعیت پریشان و متفرق گشتند و مردم جلای وطن کردند.»^۱

علت قحطیها
 علت اصلی قحطیهای بی‌دری در مناطق مختلف ایران، غیر از کم آبی و نیامدن باران، سوءسیاست و مظالم مأسورین مالیاتی و عوارض گوناگونی بود که حکومت‌های بی‌ثبات و ستم پیشه به‌سردم بینوا تحمیل می‌کردند؛ و مردم را از کارهای کشاورزی باز می‌داشتند و در نتیجه، دهقانان دلسرد می‌شدند و گاه جلای وطن می‌کردند. غیر از آنچه گفتیم، گاه، سودجویی محتکرین و نان‌بایان موجب گرانی نان و قحطی می‌شد. در دورهٔ سلاجقه، به‌سلک قاورد در جیرفت اعلام کردند که در بردسیر گرانی و قحطی نان است. «به یک شب‌انروز، به‌بردسیر آمد و جمله نان‌بایان را بخواند و گفت: تا من بشدم، ملخ خواری در این شهر افتاد؟ گفتند: نی. گفت: آنتی دیگر از آفات سماوی رخ نمود؟ آسیاها خراب شد؟ گفتند: نی. گفت: لشکری بیگانه روی بدینجانب نهاد؟ گفتند: نی. گفت: سبحان‌الله، چون من با حشم از این شهر رفتم، مؤونت و خرج ولایت از دو با یکی آمد... پس چندی از معارف خبازان در تنور تافته نشاند و بسوخت و باز به‌جیرفت آمد.»^۲

طاعون در هرات
 یکی از بیماریهای همه‌گیر قرون وسطی، طاعون بود که گاه و بیگاه در شهر و ناحیه‌ای شیوع می‌یافت و هزاران نفر را به‌دیار نیستی می‌فرستاد.

صاحب مطلع‌السعدین در وصف این بیماری در هرات، می‌گوید: «گویند یک روز در شهر، شمرند چهارصد هزار و هفتصد تابوت از دروازه‌ها بیرون بردند غیر از آنکه حملان بی‌تابوت برداشتند و بسیاری بر الاغان بار کرده بدر بردند و در مغالک انداختند، خاک برایشان ریخته نهان ساختند.»^۳

بدون شک، این عدد اغراق‌آمیز و عاری از حقیقت است؛ زیرا بعید به‌نظر می‌رسد که شهر هرات در آن روزگاران در حدود دو میلیون و نیم جمعیت داشته باشد تا بتوانند در یک روز چهارصد هزار و هفتصد تابوت از دروازه‌های آن خارج کنند (زیرا برای حمل هر تابوت لا‌اقل چهار نفر ضروری است). ولی در هر حال، این ارقام از شدت مرگ و میر و کثرت تلفات حکایت می‌کند. معین‌الدین اسفزاری نیز از کثرت مرگ و میر در هرات سخن می‌گوید: «آنچه از محاسبان معلوم شده، عدد آنها که گور و کفن یافته‌اند، در نفس بلدهٔ هرات، ششصد هزار نفر است بی‌آن‌که در مغالکها انداخته‌اند و یا در خانه‌ها دفن کرده‌اند.»

پدر این مؤلف (معین‌الدین اسفزاری)، در شرح این واقعهٔ جانگداز، قصیده‌ای نظم کرده که دو بیت آن نقل می‌شود:

ششصد هزار در قلم آمد که رفته‌اند زانها که یافت‌گور و کفن مردم خیار

۱. دکه: تاریخ کرمان (سالاریه) [مقدمه]، ص «م».

۲. دکه: همان [حاشیه]، ص ۸۵.

۳. کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی، مطلع‌السعدین [نسخهٔ خطی کتابخانه ملی]، ص ۵۸۷.

باقی زیبکسی همه در خانه ماندند خوردند چشمان همه در خانه مورومار همچنین در مقدمه تاریخ کومان (سالادیه) می‌خوانیم: «این که خانه‌های کرمان، اینقدر اتاقهای تو در تو دارد و داخل پی و دیوارها مرتباً کندو و انبار ذخیره گندم داشته‌اند، برای این بود که دشمن از وجود ذخیره در پی دیوارها آگاه نشود، زیرا هر خانواده می‌بایستی ذخیره دو یا سه سال یا لااقل یک سال خود را در خانه داشته باشد تا از خطر قحطیهای مداوم در امان باشد. زیرا دشمن کرمان در حقیقت همیشه «ژنرال قحطی» بوده است؛ چه در هر دوره‌ای از لشکر کشیها فقط روزی شهر کرمان تسلیم شده و دروازه‌ها باز شده که آخرین دانه گندم خورده شده و پوست درخت و گوشت حیوانات نایاب شده باشد.»^۱

جنگ فتودالی و آمد و رفت سپاهیان به قحطی و بدبختی مردم می‌افزود. به قول نویسنده تاریخ سلاجقه [ص ۱۱۲] «سفره وجود از مطعومات چنان خالی که دانه‌ای در هیچ خانه‌ای نماند. قوت هستی و طعام خوش درگواشیر، چندگاهی استه خرما بود که آن را آرد می‌کردند و می‌خوردند و می‌مردند! چون استه نیز به آخر رسید، گرسنگان نطعهای کهنه و دلوهای پوسیده و دبه‌های دریده می‌سوختند و می‌خوردند. و هر روز، چند کودک در شهرگم می‌شد که گرسنگان ایشان را به مذبح هلاک می‌بردند؛ و چند کس فرزند خویش طعمه ساخت و بخورد. و در همه شهر و حومه، یک‌گربه نماند؛ و در شوارع روزوشب سگان و گرسنگان در کشتی بودند؛ اگر سگ غالب می‌آمد، آدمی را می‌خورد و اگر آدمی غالب می‌آمد، سگ را... و اگر از جانبی چند منی غله در شهر می‌آوردند، چندان زرینه و سیمینه و اثواب فاخره در بهای آن عرض می‌دادند که آنرا نمی‌توانستند فروخت... اگر در شهر کسی را پس از تاراج متواتر و غارات متوالی چیزی مانده بود، در بهاء غله برین نسق صرف می‌کرد و روز می‌گذاشت. و از تراکم مردگان در محلات، زندگان را مجال گذر نماند و کس را پروای مرده و تجهیز و تکفین نبود.»^۲

در زمان آل مظفر و تیموریان نیز، مردم کرمان رنج و مشقت بسیار تحمل کردند. «چندان قحط و گرانی در ولایت کرمان دست داد که چندین کسان فرزندان خود را بفروختند و چندین کس را بکشتند و گوشت آن آدمی را بفروختند و بسیاری از بیقوتی هلاک شدند.» [رساله مقامات عرفای بم، ص ۲۰۵] حافظ ابرودر خصوص این قحط (ربیع الآخر ۸۱۹) گوید: قحطی چنان بر مردم رسیده بود که سدرمق به گیاه و چرم پاره می‌کردند، و سگ و گربه را قوت می‌ساختند، و بی‌مبالغه، چند آدمی را بخوردند و اکثری خلق به زحمت جوع، هلاک شدند و بعضی از فرزندان خود را بفروختند.^۳

پس از مرگ تیمور، در اثر اختلاف بازماندگان تیمور و فقدان امنیت، فعالیتهای کشاورزی و اقتصادی، بیش از پیش، دستخوش رکود گردید: «چند سال زراعت نشد. در مملکت کرمان و بم، طعام منقطع شد و تنگی عظیم در میان خلق پیدا شد؛ چنانکه در بم، بر در دولتخانه سید [شمس‌الدین] خلق بسیار جمع می‌شدند و نان می‌گفتند و جان می‌دادند. بواسطه

۱. تاریخ کرمان (سالادیه)، پیشین. (مقدمه) ص «کوم» «کز» (به اختصار).

۲. همان، ص «لج» و «لد».

۳. همان، ص «مچ»

این حادثه‌ها چند سال در بیم زراعت نشد؛ چنانکه در بلوک بم، یک مرد نمانده بود بجز اهل قلعه؛ و در اندرون شهر بم، خانه‌ها مسکن جانوران صحرايي شده بود... و در بم، نان نبود و نانخوار هم نبود. [رساله مقامات عرفای بم، ص ۱۳۵-۱۳۴].^۱

واقع بینی محمد واسع: نویسنده بحرالفوائد، [ص ۹۷] می نویسد: «مرد خراسانی پیش محمد واسع آمد، گفت: قصد حج کردم و آن ده هزار درم بودیعت به تو دادم. اگر از بهر من سرایی بخری، روا باشد. قحطی در بصره افتاد؛ اینجمله مال بر مسلمانان خرج کرد، گفت: باز خدایا او سراگفته بود که سرایی از بهر من بخری، نگفته بود به دنیا یا به آخرت؛ اکنون من از توخانه‌ای در بهشت خریدم.»

در رمضان سنه ۷۷۵، هنگامی که کرمان تحت محاصره بود و تمام آذوقه و علوفه و موجودی خود را از کف داده بود، «خواجه میبیدی، را قم قادیخ آل مظفر، می نویسد که در این وقت، قحط و غلا آنقدر بالا گرفته بود که مردم شهر یک من زربنه به سپاهیان می دادند و یک من غله می گرفتند.»^۲

جنگ و ستیز بین شاه شجاع و شاه محمود مدتها بطول انجامید و از این رهگذر، مردم رنج فراوان بردند. پس از مرگ محمود در سال ۷۷۶، شاه شجاع چنین گفت:

محمود بسرادرم شه شیدرکمین می کرد خصوصت از بی تاج و نگین
کردیم دو بخش تا بیاساید خلق او زیر زمین گرفت، ما روی زمین^۳

مؤلف «درةالصفاء» به نقل از حسن بیگ روسلو، صاحب احسن التواریخ و صاحب عالم آراء، ضمن ذکر وقایع مربوط به سنه ۹۶۵، می نویسد: «هنگام تحویل آفتاب به برج حمل، بارانی متواتر شد که سیلی عظیم از کوهسار قزوین روی آورد که بواسطه نعره سیلاب و خروش آب، ساکنین شهر با خبر شده از خانه‌ها بدر رفتند، ولی مجال نقل و فرصت تحویل اسباب و ضروریات خانه‌ها نکردند. آن سیل به شهر میل کرده درودییوار و سقف و جدار بیوتات را کنده بروی یکدیگر افکنده، بی اغراق، نیمه شهر خراب و ویران گردید. به حکم شاه طهماسب، در آبادانی شهر کوشیدند. هم در عهدشاه طهماسب، در ولایت قاین خراسان، زلزله شدید شد و با آنکه بیشتر خلائق، به حکم منجم آن بلاد، نقل مکان کرده بودند، سه هزار کس از پنج قریه، زیر خاک هلاک پنهان شدند.»^۴

سیل بنیان کن در قزوین

در اصفهان، بعلت خشکسالی و ملخ خواری، قحطی شدیدی بروز کرد. شاه سلیمان و علیقلی خان، وزیر او، بجای حل مشکل، به چپاول خلق برخاستند. محتسب از فروشدگان ارزاق عمومی رشوه می گرفت و نرخ را به دلخواه آنان تعیین می نمود. علیقلی مردم اصفهانک را به چوب بست و جریمه‌ای کلان از آنان مطالبه نمود. به دستور شاه، ارامنه را مجبور کردند چهل هزار من آرد

قحطی در سال ۱۰۷۸
هجری
(۱۶۶۷ میلادی)

۱. همان، ص «مد».

۲. همان، ص ۲۲۰.

۳. همان [حاشیه]، ص ۲۰۸.

۴. رضایی خان هدایت، «درةالصفاء» (ناسری) ج ۸، ص ۱۱۰ (به اختصار).

به خبازان بدهند. زنان ارمنی ناچار به دربار رفتند و بست نشستند و بالاخره با پرداخت چهار هزار تومان رشوه، از این تحمیل رستند. علیقلی خان بجای درمان دردها از حکام و زمامداران رشوه می گرفت. وزیر آذربایجان در مدت شش ماه اقامت خود، نزدیک به شصت هزار تومان به شاه و وزیر اعظم و سایر مصادر امور رشوه داده بود. علیقلی خان، پس از آنکه ظلم و جنایت، به دست شاه سلیمان کشته شد در حالی که ۶ هفته قبل، سه جقه و یک شمشیر و خنجر بعنوان خلعت از شاه گرفته بود.^۱

حوادث ناگوار

مؤلف نقادۃ الآفاد، پس از تشریح مبارزه شدید شاه عباس اول با ققویان، از حوادث ناگوار آن ایام (حدود سال ۱۰۰۲ هجری) یاد می کند و می نویسد: در سراب آذربایجان، آنچنان زلزله شد که منازل توده خاک و کلوخ گشت. بعد از دو روز، باران تند درشت قطره، دو شبانروز بارید. سیلی عظیم از این باران برخاست. سپس از زلزله وحشتناک لار، سخن می گوید و می نویسد: نه تنها خانه ها فرو ریخت بلکه کوه های عظیم از هم متلاشی شد. همچنین در اکثر بلاد عراق (اراک) بادی تند وزیدن گرفت که نه تنها درختان کهن بلکه بناها و دیوارها را درهم کوفت بعد، بارانی تند آمد. آب رودخانه ها بالا آمد و موجب ویرانی مساکن و مزارع گردید، و در اثر طغیان زاینده رود اصفهان، تمام مزارع و طاحونهای اطراف روداز بین رفت. رودخانه قم نیز طغیان کرد و بسیاری از باغات و عمارات ویران شد. در دارالسلطنه قزوین نیز، سیلی بنیان کن نیمه شب براه افتاد؛ و اگر تلاش قورچیان و غلامان نبود، شاید دولتخانه همایون و بعضی محلات عمده نیز از بین رفته بود. بعد می نویسد: در اصفهان، بعد از آن خرابیها، مرض طاعون پیدا شد و ابتدا روزی بیست سی نفر را می کشت. بعد، شماره بتوفیات فزونی گرفت و مردم آهنگ فرار کردند. ابتدا دولت جلوگیری می کرد ولی بعد، اختیار از دست دولت خارج شد و هرکس می توانست خانه و زندگی خود را می گذاشت و فرار را برقرار ترجیح می داد. پس از پایان تابستان، از شدت مرض کاسته شد. مردم بمرور، به مساکن خود بازگشتند. در این جریان، میزان تلفات را از سی تا پنجاه هزار نفر نوشته اند.^۲

طاعون

در اواسط قرن هشتم هجری، طاعون شدیدی حدود بخارا و سمرقند تا آناتولی و روم و قسمتی از اروپا را فراگرفت. این مرض چند بار از مغرب به مشرق و از مشرق به مغرب سرایت کرد، و عده ای کثیر از اهالی بخارا، سمرقند، آذربایجان، آسیای صغیر و مصر را به خاک هلاک افکند. چنانکه از کتاب بیان النجوم ابوالفضل حبیبی نقلیسی برسی آید، این بیماری ضایعات فراوانی ببار آورد بطوریکه در یک شهر که شش محله داشت، خانه های چهار محله از آدمیزاد تهی شد و حتی کسی نمانده بود که دارایی مردگان را بعنوان وارث تصاحب کند.^۳

۱. دك محمد ابراهيم باستانی پاریزی، سیاست و اقتصاد عصر صفوی، ص ۲۵۸-۲۵۶.

۲. دك محمود بن هدایت الله نوشته ای طنزی، نقادۃ الآفاد فی ذكر الاخیار، تصحیح احسان اشراقی، ص ۵۲۳-۵۲۸.

۳. دك رحیم زاده صفوی، زندگانی شاه اسماعیل صفوی. به اهتمام یوسف پورسغوی، ص ۴۸.

آتش سوزی در اثر برق

در احسن التوادریخ حسن روملو چنین آمده که در هشتم جمادی الاولی، ۸۲۵ هکام شب، در اثر شعله برق، کوشک نوینباد پادشاه خطا در آتش قهر طبیعت می‌سوزد چنانکه گویی «صد هزار مشعله است که به روشن و قتیله در گرفته است. و این عمارت که اول آتش در وی افتاد، بارگاهی بود هشتاد گز طول و سی‌گز عرض و ستونهای لاجورد... چنانکه مجموع شهر از روشنائی آن آتش روشن گشت و از آنجا سرایت کرد به کوشکی که بیست‌گز از آن دورتر بود؛ و از عقب آن بارگاه، کوشک حرم بود از آن بسیار به تکلف‌تر؛ آن نیز بسوخت و برگرد آن کوشکها، خانه‌های خزانه؛ آتش در آنها نیز افتاد تا قریب دویست دهنجاه خانه بسوخت، و بسیاری زن و مرد نیز سوختند و تا روز شد همچنان می‌سوخت، و آن روز تا نماز دیگر، چنانکه سعی کردند، آن آتش تسکین نمی‌یافت.»^۱ در تاریخ جدید یزد، ضمن جنگهایی که در دوران قدرت امیر تیمور و شاهرخ روی داده از بدبختیها و محرومیتهای مردم سخن رفته است: «چهار ماه در بندان متمادی شد و در اندرون شهر قحط واقع شد و یک من غله به ۱۲ دینار رسید و به‌حدی انجاسید که خرواسب و مسک‌وگره بخوردند و بعد از آن لحم آدمی بکار می‌داشتند، و قریب سی هزار آدمی بمردند و بر سر راهها و کوچه‌ها افتاده بودند و همه خرابه‌ها از مردگان پر کردند و گند شهر به بیرون می‌رسید، و هر هفته یک نوبت، دروازه قطریان می‌گشودند و عورات و اطفال را بیرون می‌کردند.»^۲ (مربوط به ماه رمضان سنه سبع و تسعین و سبعمانه).

قحطی

مؤلف نقادۃ الآثار، ضمن توصیف جنگهای فتودالها و مخاصمات امرا در عهد صفویه، می‌نویسد در ولایت نطنز که هیچوقت پنج نفر ترک ندیده بود، زیاده از سه هزار تن از ترکان اقامت گزیدند و کار را به جایی رسانیدند که در عرض یک سال، همه به‌نان چاشت محتاج شدند. عده‌ای جلای وطن کردند؛ بعضی از گرسنگی و برهنگی در بیابانها مردند. «ما کولات، مانند رحم و انصاف، معدوم گردید و اگر اتفاقاً کسی با متاعی از جایی آمدی یا کسی بطلب آن بیرون رفتی، سرومال در معرض تلف بودی... یک من نان جو... به دویست دینار به دست همه کس نمی‌آمد.»^۳

زلزله فین

به حکایت «روضۃ الصفا»، در سال ۹۸۲ هجری، در فین کاشان زلزله سختی روی داد و در نتیجه، بیش از سه هزار خانه منهدم، و بالغ به یک هزار و دویست نفر از مردم تلف شدند.»^۴

کاتبی از ویای خانمان برانداز استرآباد سخن می‌گوید:

ز آتش قهر و با گردید ناگهان خراب استرآبادی که خاکش بود خوشبوتر ز مشک
والدراو از پیر و برنا هیچ تن باقی نماند آتش اندر بیشه چون افتد نه ترمانده خشک
— کاتبی ترشیزی

۱. احسن التوادریخ. ص ۱۷۴.

۲. تاریخ جدید یزد، پیشین. ص ۹۰.

۳. نقادۃ الآثار، پیشین. ص ۱۳۰.

۴. رك: روضۃ الصفا، پیشین. ج ۱۸ ص ۱۴۷.